بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 17/09/93

جلسه 1081

بحث راجع به فرمایش مرحوم نائینی بود که فرمود علم اجمالی به این که یا ملاقی نجس است یا عدل الملاقا این علم اجمالی منجز نیست، بخاطر اینکه علم اجمالی اول که علم اجمالی داریم که یا ملاقا نجس است و یا عدل الملاقا معلوم در آن سبق رتبی دارد، یعنی منشأ نجاست ملاقی که در علم اجمالی دوم مطرح است منشأ شرعی آن معلوم در علم اجمالی اول هست که نجاسة الملاقا باشد، اگر سبق رتبی نداشت معلوم در علم اجمالی اول آنوقت سبق زمانی معلوم موجب انحلال علم اجمالی خواهد بود، و اگر سبق زمانی هم نداشت معلوم آنوقت سبق زمانی علم منشأ انحلال خواهد بود، و لکن خوشبختانه در بحث ملاقی سبق رتبی معلوم مشکل را حل می کند.

ایشان فرموده ما که سبق معلوم را در علم اجمالی اول موجب انحلال علم اجمالی دوم می دانیم علتش این است که در فرض سبق معلوم در علم اجمالی اول دیگر علم اجمالی دوم به سبب فعلی تکلیف تعلق نمی گیرد، مثلا شما می دانید یا در روز جمعه یک قطره خون در آب الف افتاد یا در آب ب، و روز شنبه یک قطره خون دوم یا در آب ب افتاد یا در آب ج، ایشان می فرماید ببینید آیا شما می توانید قسم بخورید که آن قطره خون دوم سبب فعلی تکلیف هست؟ شاید آن قطره خون دوم در همان آب ب افتاده و آن قطره خون اول هم اتفاقا در آب ب افتاده است، کلتا القطرتین شاید در همین آب ب که طرف مشترک دو علم اجمالی است افتاده است، دیگر آن قطره ثانیه سبب فعلی تکلیف نخواهد بود، پس شما علم اجمالی دارید به وقوع قطره ثانیه یا در این آب ب یا در این آب ج، و لکن علم اجمالی به حدوث تکلیف فعلی به سبب این وقوع قطره ثانیه دم ندارید.

اشکال بر محقق نائینی

اقول: اشکال فرمایش محقق نائینی این است که:

اولا: ما بیش از علم به وجود تکلیف اجمالا چیز دیگری لازم نداریم، خوب در همین مثال ما علم اجمالی داریم که یا اجتناب از آب الف لازم است یا اجتناب از آب ب، علم اجمالی دوم داریم یا اجتناب از آب ب لازم است یا اجتناب از آب ج، و ان شئت قلت علم اجمالی داریم یا اجتناب از آب ب لازم است یا اجتناب از آب الف و ج، یک طرف علم اجمالی اجتناب از آب ب هست که طرف مشترک است طرف دیگر علم اجمالی وجوب اجتناب از آب الف و ج است، چرا این علم اجمالی منجز نباشد.

علم اجمالی به سبب فعلی تکلیف لازم نیست، آقا! شما علم اجمالی پیدا کردید یا این آب الف نجس است یا آب ب، آب الف قبلا هم مشکوک النجاسة بود چون از چند روز پیش احتمال می دادیم این آب الف نجس شده باشد، ولی دیشب دیدیم یک قطره خون افتاد ولی نمی دانیم در آب الف افتاد یا در آب ب، اینجا آیا این علم اجمالی منجز نیست چون معلوم نیست که این قطره دم سبب فعلی تکلیف باشد؟ چون اگر در آب الف افتاده باشد شاید این آب الف چند روز قبل به سبب وقوع قطره بول نجس شده باشد، آیا این احتمال باعث می شود که دیگر علم پیدا نکنیم که آن قطره دم در دیشب سبب فعلی تکلیف بود؟ آیا پس علم اجمالی منجز نیست؟ این مطلب قابل قبول نیست.

ثانیا: برفرض در مثال شما علم اجمالی به حدوث تکلیف پیدا نمی کنیم، در این مثال که گفتید روز شنبه یک قطره دومِ خون افتاد نمی دانیم در این اناء ب افتاد یا در اناء ج پس علم نداریم به حدوث تکلیف، برفرض در این مثال فرمایش شما درست باشد اما چه ارتباطی دارد به مقام؟ قیاس مع الفارق است، زیرا در ما نحن فیه که بحث ملاقی است ما علم اجمالی داریم به سبب فعلی تکلیف، زیرا علم اجمالی داریم یا آن عدل الملاقا به سبب وقوع قطره دم نجس شد یا این ملاقی به سبب ملاقاتِ با نجس نجس شد، اینطور است دیگر، شما وقتی که روز قبل یک قطره خون دیدید نمی دانید در آب الف افتاد یا در آب ب، امروز یک سیب انداختید در آب الف، علم اجمالی پیدا می کنید به اینکه یا یک قطره خون دیروز در آن آب ب که عدل الملاقاست افتاد و سبب تکلیف فعلی شد در او، و یا این سیب ملاقات کرد با آب نجس چون اگر آن آب ب نجس نباشد پس آب الف نجس است و این سیب ملاقات کرده است با آب نجس پس سبب فعلی وجوب اجتناب از سیب شد.

 فرق مثال مرحوم نائینی با بحث ملاقی این است که در مثال مرحوم نائینی یک طرف مشترکی هست بین العلمین که احتمال می دهیم آن دو تا سبب یعنی قطره اولی دم و قطره ثانیه دم در آن طرف مشترک افتاده، هر دو قطره دم را احتمال می دهیم در آب ب افتاده نه در آب الف و نه در آب ج، اما در بحث مقام اگر عدل الملاقا نجس باشد یک سبب دارد نجاستش و هو وقوع قطرة الدم علیه، اگر عدل الملاقا نجس نباشد ما دو تا سبب داریم برای نجاست ولی این دو تا سبب نجاست قطعا سبب فعلی وجوب اجتناب است در دو چیز یکی ملاقا و یک ملاقی، عدل الملاقا که طرف مشترک دو علم اجمالی هست او بیش از یک سبب در حقش محقق نشده، او اگر نجس باشد فقط یک سبب در او محقق شده که وقوع قطره دم بر اوست، ولی فرض تعدد سبب در ما نحن فیه مساوی است با فرض تعدد مسبب، چون اگر ما اینجا دو سبب داشته باشیم دو سبب یعنی آب الف قطره دم در او افتاد و این سیب هم ملاقات کرد با آب نجس، خوب فرض تعدد سبب در اینجا مساوی است با تعدد تکلیف.

و ان شئت قلت: در این علم اجمالی در مقام آن معلومی که سبق رتبی دارد یعنی نجاسة الملاقا او از طرف علم اجمالی دوم خارج است، چون علم اجمالی دوم به نجاست عدل الملاقا است أو الملاقی، آنی که سبق رتبی دارد معلوم در او اصلا در این علم اجمالی دوم نامی از او برده نشده است، آن چیزی که سبق رتبی دارد معلوم در او نجاسة الملاقا است که اصلا در علم اجمالی دوم ما از او حرفی نزدیم، چون ما می گوئیم یا آن آب ب نجس است یا این سیب، اینها که سبق رتبی ندارند، آن چیزی که معلوم در آن سبق رتبی دارد اصلا در این علم اجمالی دوم مطرح نیست، برخلاف مثال ایشان که می گفت روز جمعه یا یک قطره خونی افتاد در آب الف یا در آب ب، روز شنبه یک قطره خون دوم افتاد یا در آب ب یا در آب ج، آنجا آب ب در علم اجمالی دوم هم هست که وقوع قطره اولی دم که معلوم اسبق زمانا هست در آنجا محتمل هست که آن قطره اول خون هم در همین آب ب افتاده که یک طرف علم اجمالی دوم ما هست، پس نباید این مثالها را با هم قیاس کنید.

خلاصه عرض ما این است که ما نه سبق زمانی معلوم را موجب انحلال علم اجمالی دوم می دانیم و نه سبق رتبی معلوم را، و سبق رتبی معلوم أشدّ اشکالا است چون تقارن زمانی است بین المعلومین، در این ساعت هفت ما علم اجمالی پیدا می کنیم که یا آن آب ب نجس شد یا این آب الف و این سیبی که داخل او بود، چون این ساعت هفت یک قطره خون افتاد نمی دانیم در کدام یک از این دو آب افتاد، ما علم اجمالی به حدوث تکلیف داریم، در سبق رتبی معلوم علم به حدوث تکلیف اجمالا که مختل نمی شود، یا همین الآن یک قطره خون افتاد در آب ب و او وجوب اجتناب پیدا کرد یا قطره خون افتاد در آب الف که سیب هم در آن هست که آن آب و این سیبِ داخل او وجوب اجتناب پیدا کردند.

در آن فرضهایی که صاحب کفایه گفت اجتناب از ملاقی لازم است ولی اجتناب از ملاقا لازم نیست در آن فرضی که آخوند مثال زد گفت اول علم اجمالی پیدا کردیم یا این سیب نجس است یا آن اناء ب، یک ساعت بعد فهمیدیم که اگر سیب نجس باشد بخاطر ملاقات با آب الف است، مرحوم آخوند گفت اجتناب از سیب لازم ولی اجتناب از آب الف لازم نیست، مرحوم نائینی یک گریزی هم به ایشان می زند می گوید غیر از بحث قبلی ما که سبق رتبی معلوم اقتضاء می کند اجتناب از آب الف مثل آب ب لازم باشد ولی اجتناب از سیب لازم نباشد ولو اینکه زمان علم اجمالی به نجاست سیب یک زمان زودتر بوده است، باشد مهم نیست، علاوه بر آن ذوق سلیم اباء دارد از اینکه بگوئیم اجتناب از ملاقی لازم ولی اجتناب از ملاقا لازم نیست، آخر ملاقی اگر مشکلی دارد از ناحیه رفاقت با ملاقاست و چون تابع اوست، درست نیست که تابع بشود نجس ولی متبوع پاک بشود ظاهرا، این خلاف ذوق سلیم هست.

ما هم خیلی با این تعبیر مرحوم نائینی موافق نیستیم چون احکام ظاهریه تابع موضوعات خودش هست، ما تفکیک در حکم واقعی که نمی کنیم تا بگوئید خلاف ذوق سلیم است، و لکن با اصل مدعای مرحوم نائینی در این قسمت موافقیم چون معتقدیم در اینجا هم باید از ملاقی و هم ملاقا و هم عدل الملاقا از هر سه اجتناب بشود، یعنی ما فقط در این اشکال مرحوم نائینی که می گوید در این مثال کلام صاحب کفایه درست نیست با مرحوم نائینی موافقیم، اما بقیه حرفهای مرحوم نائینی را قبول نکردیم.

بله! اگر واقعا این راههایی که مرحوم آخوند و موافقین ایشان طی کرده اند درست می شد اشکالی نداشت، چون تفکیک در احکام ظاهریه مشکلی ندارد، اما این راهها درست نشد، اینکه این راهها را متهم کنیم که خلاف ذوق سلیم هست درست نیست، چون تفکیک در احکام ظاهریه اشکالی ندارد به شرط اینکه موضوع این احکام ظاهریه را شما درست کنید، ولی ما مشکلمان این بود که تا حالا هر طریقی که ذکر کردیم مواجه با مشکل بود.

طریق السید السیستانی لعدم وجوب الاجتناب عن الملاقی

آقای سیستانی یک وجه عقلائی ذکر کرده است برای عدم وجوب اجتناب از ملاقی، البته ایشان می گوید این وجه عقلائی در جائی است که علم به ملاقات متأخر باشد زمانا، یعنی در واقع می شود تأیید نظر صاحب کفایه منتهی به وجه عقلائی، ایشان می گوید ما هیچ راهی برای حرف مشهور که اجتناب از ملاقی لازم نیست پیدا نکردیم، ولی طبق نظر خودمان یک راهی هست، می گوید نظر ما در علم اجمالی این است که علم اجمالی منجز عقلائی است نسبت به وجوب موافقت قطعیه نه منجز عقلی، و الا علم اجمالی بیان بر جامع است نه بیان بر خصوصیت، می گوید اینکه علم اجمالی داریم که یکی از این دو آب نجس است اقتضاء می کند عقلا که هر دو آب را با هم نخوریم اما یکی از این دو آب را بخوریم که عقلا محذور ندارد، اما عقلاء اجازه نمی دهند یکی از این دو آب را هم بخوریم، پس موافقت قطعیه علم اجمالی واجب است عقلائا لا عقلا.

ایشان دو بیان دارد:

یک بیان سابق داشته می گفته درست است که علم اجمالی بیان بر جامع است عقلا، اما عقلاء او را بیان بر خصوصیت هم می دانند، علم اجمالی عقلا بیان جامع است و لکن عقلائا بیان آن واقع و آن خصوصیت است منتهی بوجهٍ اجمالی لا بوجهٍ تفصیلی.

بیان اخیر آقای سیستانی این است که عقلاء هم مثل عقل علم اجمالی را بیان بر جامع می دانند، می گویند شما فقط می دانی یکی از این دو آب نجس است، اما بر نجس بودن آب الف بیان تمام نیست، اجتناب از آب الف چرا لازم باشد با اینکه بیان بر نجس بودن آن تمام نیست نه عقلا و نه عقلائا، ولی عقلاء گفته اند ما احتمال انطباق معلوم بالاجمال را بر آب الف منجِّز می دانیم، منجزیت احتمال انطباق، احتمال انطباق معلوم بالاجمال را بر آب ب منجز می دانیم.

نگوئید که آقا! عقلاء این احتمال انطباق معلوم بالاجمال را منجز می دانند نسبت به هر طرف، ولی رفع ما لایعلمون می گوید ما می گوئیم این احتمال منجز نیست؟

آقای سیستانی می گویند رفع ما لایعلمون ناظر به شک بدوی است که برای شک در تکلیف مؤمّن قرار می دهد نه شک در انطباق معلوم بالاجمال، نسبت به او اصل عملی مثل اصل برائت مؤمّن نیست، پس احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این طرف یا بر آن طرف عند العقلاء منجز است و هیچ اصل عملی شرعی هم مؤمّن از این احتمال انطباق نیست.

بعد ایشان فرموده حالا که منجزیت علم اجمالی عقلائیه شد ما می توانیم تشکیک کنیم در منجزیت عقلائیه علم اجمالی دوم با توجه به اینکه یک طرف آن در زمان سابق منجز شده، از یک ساعت پیش اجتناب از آب ب که عدل الملاقا است منجز شده بعد از یک ساعت علم اجمالی دوم رخ می دهد که یا این آب ب نجس است که عدل الملاقا است یا سیب که ملاقی آب الف است، عقلاء این علم اجمالی را منجز نمی دانند نسبت به وجوب موافقت قطعیه، بله آب ب را نمی خوریم معلوم است، اما اینکه موافقت قطعیه بکنیم و از این سیب هم اجتناب کنیم دلیل ندارد و این علم اجمالی دوم منجز عقلائی نیست، ایشان می گوید شک هم اگر بکنیم در منجزیت عقلائیۀ این علم اجمالی می شود شک در حجیتِ این علم اجمالی، و شک در حجیت یساوق القطع بعدم الحجیة.

و شاهد بر این مطلب این است که مشهور اجتناب از ملاقی را لازم نمی دانند، این موافق با همان حرف ماست که این علم اجمالی دوم عقلائا منجز نیست.

ایشان تا اینجا به نفع مشهور صحبت کرده، اما بعد برگشته، فرموده اما اینکه مشهور اجتناب از ملاقی را لازم نمی دانند شاید بخاطر این است که از آن علم اجمالی به نجاست ملاقی یا عدل الملاقا غفلت کرده اند، نه از باب اینکه علم اجمالی هست ولی منجز عقلائی نیست، نه! اصلا فکر می کنند که علم اجمالی دومی شکل نگرفت، فکر می کنند ما می دانیم یک تکلیفی هست یا در ملاقا یا در عدل الملاقا و شک داریم در تکلیف ثانی، ولی ما دیدیم که علم اجمالی دوم هست، در ذهن مردم هم هست این علم اجمالی دوم.

فرموده و اینکه ما تشکیک کردیم که علم اجمالی دوم شاید منجز عقلائی نباشد این تشکیک واضح نیست، خود ایشان تعبیر می کند می گوید التشکیک فی الحجیة العقلائیه لهذا العلم الاجمالی لیس بهذا الوضوح، بعد ابتدا می گوید فالاحوط بل الاقوی وجوب الاجتناب عن الملاقی، چند سطر بعد می گوید فیجب الاجتناب عن الملاقی، که ما سوال کردیم از نجف که نظر استدلالی شما این است که اجتناب از ملاقی لازم است، ولی در تعلیقه عروة مثل نظر مرحوم آقای خوئی در دراسات می گوئید اگر نجاست اجمالیه سابق باشد زمانا بر ملاقات اجتناب از ملاقی لازم نیست، آن فتوا با این بحث استدلالی جور در نمی آید.

اقول: حالا ما به بحث استدلالی ایشان نگاه می کنیم، می گوئیم این مطلب اخیرتان که تشکیک در منجزیت عقلائیه علم اجمالی دوم لیس بذلک الوضوح این تعبیر تعبیر جالبی نیست، خوب شک هم بکنیم در منجزیت عقلائیه علم اجمالی دوم شما خودتان قبلش گفتید که الشک فی الحجیة مساوق للقطع بعدم الحجیة، پس بهتر بود بعد بگوئید که تشکیک در منجزیت و حجیت عقلائیه علم اجمالی دوم درست نیست و واضح البطلان است، نه اینکه بگوئید لیس بذلک الوضوح.

و واقعش هم همین است که واضح البطلان است، اینقدر تکرار شده و به ما گفته اند اجتناب از ملاقی بعض اطراف شبهه لازم نیست که فکرمان عوض شده، لذا مثالهای دیگر را که به ما می دهند می بینیم مشابه بحث ملاقی است ولی احساس می کنیم ارتکاز ما بر وجوب اجتناب است، چند مثال بزنم:

مثال اول: مثلا علم اجمالی پیدا کردیم یکی از این دو مرغ ملک غیر است بعد مرغ اول تخم گذاشت، آقای خوئی می گوید نوش جانتان این تخم مرغ اصالة الحل دارد، زیرا در زمان سابق علم اجمالی به اینکه یا مرغ اول ملک غیر است یا مرغ دوم منجز بود نسبت به وجوب اجتناب از این دو مرغ، فردا که مرغ اول تخم گذاشت ولی مرغ دوم معلوم نیست تخم بگذارد علم اجمالی به اینکه یا مرغ دوم غصبی است یا تخم مرغ که مربوط به مرغ اول است این منجز نیست، آیا ارتکاز مردم هم همینجور است؟ به نظر می رسد اجتناب از این تخم مرغ به ارتکاز عقلاء لازم است، به ارتکاز متشرعه هم لازم است.

مثال دوم: شما علم اجمالی پیدا کردید که یا نماز صبحتان باطل بوده و یا نماز ظهرتان، یکی از این دو نماز فاقد رکوع بود، و اگر نماز ظهرتان باطل بوده نماز عصرتان هم باطل است، چون بعض فروع فقهی هست که اگر نماز ظهرتان باطل باشد نماز عصری هم که خوانده اید باطل است، آقا! وقتی متوجه شدید که اگر نماز ظهر باطل باشد نماز عصر هم باطل است وجدانا یک علم اجمالی شکل می گیرد که یا نماز صبح باید قضاء بشود و یا نماز ظهر و عصر، و این ارتکاز موجب تنجیز این علم اجمالی است، چرا منجز نباشد؟ چه علم به اینکه یا نماز عصر باطل است یا نماز صبح متأخر باشد زمانا چه مقارن باشد زمانا، هر چه باشد.

مثال سوم: شما روز جمعه علم اجمالی داشتید که یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه، بعد فهمیدید که اگر نماز جمعه واجب باشد غسل جمعه هم لازم است، می گوئید من می دانم یا نماز ظهر واجب است امروز یا نماز جمعه و غسل جمعه، مخصوصا اگر نماز جمعه را بخوانی بیائی (چون غسل جمعه که لازم نیست صبح باشد می تواند بعد از ظهر روز جمعه باشد) نماز جمعه را خواندی گفتی می رویم منزل نماز ظهرمان را هم احتیاطا می خوانیم بخاطر علم اجمالی، در بین راه که می رفتید می گوئید علم اجمالی داریم که یا نماز ظهر باید بخوانیم یا غسل جمعه بکنیم، این علم اجمالی که یا الآن باید بروید نماز ظهر بخوانید یا بروید حمام غسل جمعه کنید خوب مؤمّن این علم اجمالی چیست، اینکه ادعا کنید علم اجمالی منجز عقلائی است و نه منجز عقلی و این علم اجمالی معلوم نیست منجز عقلائی باشد با این ادعا که مشکل حل نمی شود، بالوجدان منجز عقلائی است این علم اجمالیمان، اصلا ما که معتقدیم علم اجمالی منجز عقلی هم هست ولی اگر منجز عقلائی هم باشد اینجا واضح است منجزیت علم اجمالی.

مثال چهارم: شما علم اجمالی پیدا کردید یکی از این دو خانم مادر رضاعی شماست، بعد وقت ازدواج شما رسید فهمیدی یکی از این دو خانم یک دختر مناسب با شما دارد می خواهی بروی با او ازدواج کنی، خوب علم اجمالی به اینکه یا آن خانم دوم مادر رضاعیت هست که اصلا دختر ندارد یا این خانم اول که دختر دارد، شما می گوئی من می دانم یا آن خانم دوم مادر رضاعی من است یا این خانم اول مادر رضاعی من است و دخترش خواهر رضاعی من است، مخصوصا که اگر این خانم اول فوت بکند و خودش از محل ابتلاء خارج بشود، وجدانا این علم اجمالی هست و منجز هم هست.

رد کردن طریقی که ذکرناه سابقا

ما قبلا بعد از اینکه تمام این وجوه عدم وجوب اجتناب از ملاقی را مطرح می کردیم و رد می کردیم یک وجه دیگری ذکر می کردیم و دلمان به او خوش بود، اما مدتی است که آن وجه هم برای ما مورد قبول نیست، آن وجه این بود که می گفتیم من علم تفصیلی دارم که عدل الملاقا یعنی آن آب ب اصل طهارت ندارد به دو بیان:

بیان اول: لقوله علیه السلام یهریقهما و یتییمم، یهریقهما و یتیمم یعنی اصل طهارت در این دو آب نیست.

بیان دوم: اینکه احتمال عرفی نیست که این آب دوم اصل طهارت داشته باشد ولی نه آب اول یعنی اصل که ملاقا است طهارت داشته باشد و نه این سیب یا دست من که ملاقی است، این محتمل نیست، زیرا آب دوم امتیازی ندارد بر آب اول و بر ملاقی آب اول که شارع در او اصل طهارت جعل کند، احتمال عرفی نیست که او اصل طهارت داشته باشد، پس علم تفصیلی داریم که اصالة الطهارة عدل الملاقا را نمی گیرد ثبوتا، یعنی احتمال جعل اصل طهارت در او ثبوتا نیست لعدم المزیة او لقوله یهریقهما و یتیمم، اما احتمال عرفی هست که اصل طهارت در این ملاقی را شارع جعل کرده باشد، تمسک می کنیم به اطلاق و عموم دلیل اصل در این ملاقی بلامعارضٍ، حالا همه جا هم این حرف عرفی نباشد می گفتیم در جائی که ملاقات و علم به ملاقات هر دو متأخر است هم ملاقات متأخر از نجاست اجمالیه است و هم علم به ملاقات متأخر است می گفتیم اینجا دیگر این بیان کاملا عرفی هست، از این راه می خواستیم مشکل را حل کنیم.

اما با خودمان فکر که می کنیم می بینیم این راه هم درست نیست، زیرا دلیل اصل از اطراف علم اجمالی منصرف است، این مزیتهای احتمالیه موجب ظهور نمی شود در دلیل اصل، (حالا قطع نظر از یهریقهما و یتیمم)، مثال بزنم:

 مثال اول: یک آب است که سی درصد احتمال دارد نجس باشد آب دوم هفتاد درصد احتمال دارد نجس باشد وقتی علم اجمالی دارید به نجاست یکی از این دو آب آیا احتمال دارد که شارع در مظنون النجاسة اصل طهارت جاری کند ولی در موهوم الطهارة اصل طهارت جاری نکند؟ اینکه محتمل نیست، ولی عکسش محتمل است که در موهوم النجاسة اصل طهارت جاری کند، آیا ملتزم می شوید که اصل طهارت در او جاری است با قطع نظر از یهریقهما و یتیمم؟ این قابل التزام نیست، چون دلیل انصراف دارد، اگر شارع می خواست اصل طهارت در این موهوم النجاسة جعل کند باید لحاظ زائد می کرد می آمد لحاظ می کرد این خصوصیت را، این خلاف ظهور دلیل عام است.

مثال دوم: احل الله البیع، شما به عنوان موکل خانه ات را فروختی به زید، وکیل شما در همان آن خانه ات را فروخت به عمرو، آقایان فقهاء گفته اند و درست هم گفته اند که احل الله البیع انصراف دارد از این دو تا بیع متضاد، ولی اگر بخواهی فکر کنی بگوئی که احتمال ندارد که شارع بیاید بیع وکیل را امضاء کند ولی بیع موکل را امضاء نکند این احتمالش نیست چون زیادت اصل بر فرع لازم می آید، ولی احتمال عکسش هست که بیع موکل را امضاء شود ولی بیع وکیل امضاء نشود، اینکه بگوئیم احل الله البیع یقینا بیع وکیل را نمی گیرد ولی اصالة الاطلاقش می گوید بیع موکل را می گیرد بلامعارض این درست نیست، چون از اول ظهور شکل نمی گیرد در احل الله البیع نسبت به این دو بیع متضاد، این مزیت درست کردن ها موجب ظهور نیست بلکه موجب حجیت این ظهور هم نیست اگر ظهوری هم باشد.

و لذا به نظر ما این بیان هم تمام نیست، البته ما خودمان توجه داشتیم که این بیان نتیجه کلی ندارد چون گاهی احتمال مزیت در عدل الملاقا هم هست، عدل الملاقا موهوم النجاسة است، یا عدل الملاقا آب است ولی ملاقی سیب است، خوب شاید پیش شارع آب امتیاز دارد که اصل طهارت داشته باشد.

پس اولا این مزیت درست کردنها ظهور نمی دهد به خطاب، ثانیا در برخی از موارد عدل الملاقا هم یک مزیتی ممکن است داشته باشد مثلا آب باشد ولی ملاقا و ملاقی غیر آب باشند سیب باشند، احتمال اصل طهارت در آب هست.

پس این طریق هم ناتمام است.

لذا مجبوریم بگوئیم یجب الاجتناب عن ملاقی بعض اطراف الشبهة.